

روابط سیاسی ایران و عثمانی پیشینه‌ای طولانی

جنگ با صفویه را در پیش گرفت و تمام توجه خود را از اروپا به مسائل شرقی معطوف کرد. وی با قتل عام چهل هزار تن از شیعیان آناتولی علاوه دولت صفویه را به مقابله با حکومت عثمانی واکار نمود. بدین ترتیب نیروهای دو کشور در رجب سال ۹۲۰ق در چالدران روی در روی هم ایستادند و نتیجه این تقابل نابرابر شکست دولت نوبنیاد صفویه بود. از واقعه چالدران تا سقوط صفویه در سال ۱۱۳۵ق ب رغم انقاد فرادرادهای صلح میان ایران و عثمانی نظری آماده، استانبول، ایروان و ذهاب، روابط دو کشور معمولاً آمیزه‌ای از جنگ و صلح بوده است و در این میان عثمانی‌ها که از زمان اوزون حسن آق قویونلو چشم طمع به پختهایی از غرب ایران داشتند، به آتش جنگ دامن زدند و از طرق مختلف زمینه لازم را برای وقوع بحران آماده می‌ساختند. با سقوط سلسله صفویه و سلطه کوتاه‌مدت افغانه، اختلافات ایران و عثمانی کماکان ادامه یافت و با ظهور نادر — که به دلیل تمایلات پیشتر به تسنی انتظار می‌رفت اختلافات دو کشور حداقل از جنبه عقیدتی تعدیل شود — نه تنها این امر تحقق نیافت بلکه تعارضات گسترش پیدا کرد. با این حال نادر برای اینکه بتواند به اختلافات و تنشهای دیرینه دو کشور خاتمه دهد، هیاتی به ریاست عبدالباقي زنگنه به دربار عثمانی فرستاد تا درباره آشتی بین دو مذهب شیعه و سنتی و انقاد صلحی پایدار گفت و گو کند، اما عثمانی‌ها که از همان ابتدای تاسیس سلسله صفویه تا زمان قدرت‌یابی نادر، حرکتهای جنگی خود را در مرزهای ایران همواره غزا و جنگ علیه کفر و ارتاد قلمداد می‌کردند، از پذیرش آن بخش از پیشنهادهای نادر که جنبه مذهبی داشت، خودداری کردند و همان‌گونه که مولف عالم آرای نادری بیان کرده است، آنها چند مطلب را که عبارت از «تعین امیرالحاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیل در مقر دولتین باشد، قبول و حقیقت مذهب جعفری را تصدیق، باقی مواد را به معاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساختند». بدین ترتیب تلاش‌های نادر برای رفع اختلافات دو کشور به دلیل لجاجت علمای منتصب عثمانی و دولتمردان آن به جایی نرسید. از زمان مرگ نادر در سال ۱۱۶۰ق تا حدود دو دهه بعد که ایران و عثمانی بر سر بندر بصره در برابر هم صفات‌آرایی کردند، جنگی بین طرفین روی نداد. در دوره زنده‌ی روابط دو کشور پیشتر از جنبه سیاسی اهمیت یافت و برخلاف دوره‌های صفویه و افشاریه بر اختلافات عقیدتی تأکید نشد.^۱ با تاسیس سلسله قاجار و تقارن آن با تکاپوهای استعماری دول اروپایی برای دست یافتن به منابع سرزمینهای دیگران، روابط دو کشور ایران و عثمانی وارد مرحله بسیار حساسی گردید؛ روابطی که عمدتاً متاثر از تحولات جهانی بود. در دوره فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲—۱۲۵۰ق) وقوع حوادث تلخی چون حمله وهابیان به کربلا و قتل عام عده زیادی از شیعیان مقیم آن، ستیزه‌جوبی پادشاهان

تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی پیشینه‌ای طولانی دارد و آغاز آن به اوایل سده نهم هجری، یعنی یک سده قبیل از تأسیس سلسله صفویه، بازمی‌گردد. در اواسط سده مورخ بحث (سال ۸۵۷-۱۴۵۳م.) سلطان محمد فاتح، امپراتور عثمانی، قسطنطینیه را فتح کرد و به حیات هزارساله امپراتوری روم شرقی (بیزانس) خاتمه داد و وارث امپراتوری نیرومندی شد که داعیه کشورگشایی داشت و سیاست آن در غرب، تصرف پختهایی از ممالک اروپایی و در شرق، تصرف کلیه کشورهای مسلمان از جمله ایران بود. به همین جهت ترکان عثمانی پس از تصرف آسیای صغیر، شام و فلسطین، مدیرانه شرقی و تسلط بر بالکان متوجه ایران شدند.

نیم قرن پس از انقراض امپراتوری بیزانس به دست عثمانی‌ها، شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷-۱۵۰۱م. در تبریز بر تخت حسن پادشاه جلوس نمود.^۲ بدون تردید تأسیس حکومت صفویه که مجهر به یک اینتلولوژی توأم‌مند و پویا بود، نمی‌توانست برای امپراتوری عثمانی که خود را تها نماینده جهان اسلام می‌دانست، امری عادی تلقی گردد. بنابراین عثمانی‌ها برای اینکه بتوانند کماکان به سیاست و رهبری خود در مناطق اسلامی استمرار بخشنده با تمسک به ادعاهای واهی زمینه را از همان ابتدا برای وقوع تنش و اختلاف بین دو کشور مسلمان فراهم ساختند. عامل اساسی اختلاف بین ایران و عثمانی هماناً طبیعت روابط دو قدرت همجوار، ادعاهای ارضی هر دو کشور و عمدتاً گسترش جویی دولت عثمانی بود، اما برای مشروعیت‌بخشیدن به تلاشها، هزینه‌ها و تلفات ناشی از حرکتهای نظامی دستاویز اختلاف عقیدتی مناسب‌ترین وسیله تبلیغی به نظر می‌رسید. به دنبال شورش علی شیعیان آسیای صغیر که یکی از صوفیان قزلباش، مشهور به «شاھقلی» آن را رهبری می‌کرد،^۳ حکومت عثمانی ناگزیر شد مستقیماً علیه شیعیان اقدام کند، بنابراین سپاهی برای سرکوبی ایشان فرستاد و موقتاً خیزش شیعیان آسیای صغیر را فرونشاند. سلطان سلیمان برای مقابله با خطرات دولت قزلباش و حل مشکل مذهبی که با هواداری شیعیان آسیای صغیر از شاه اسماعیل به وجود آمده بود، راه

سیاستمداران انگلیسی از این مساله بیم داشتند که با تداوم برخوردهای مسلحه این دو کشور مسلمان، هر دو ضعیف گردند. مسلماً این چنین رویدادی مطابق سیاست انگلیس در خاورمیانه نبود، زیرا این دو کشور حائلی بودند که بین اراضی تحت سلطه روسیه و مستعمرات انگلستان در هند قرار داشتند. علاوه بر این انگلیسی‌ها مایل بودند راههای تجارتی جدیدی از طریق خاک عثمانی و ایران در شرق بگشایند

به موجب ایضاحت چهارگانه، حق طبیعی ایران در اشتراک شط العرب سلب می‌شد و حقوق اش در محمره به حداقل کاهش می‌یافت و برخلاف نص صریح عهدنامه ارزروم کلیه شط العرب به استثنای چند جزیره و حق حاکمیت آن به دولت عثمانی واگذار می‌گردید

امیر کویت، نیز با علیرضایشا همکاری کردند.^۷ دولت ایران بدون اینکه بخواهد مقابله به مثل کند، با توسل به اقدامات دیلماتیک، اعتراض رسمی خود را از طریق میرزا جعفرخان مشیرالدوله (مهندس‌باشی) تسلیم باب عالی (دربار عثمانی) نمود. باب عالی معتقد بود که علیرضایشا به قصد تدبیح طوایف بني‌لام و متفرق از شط گذشته، اما حق و اجازه حمله به محمره را نداشته است. یک‌سال بعد، یعنی در اوایل محرم ۱۲۵۴ق. / مارس ۱۸۳۷م. سلطان محمودخان که به نظر می‌آمد، نسبت به اسلاف خود، تمایل بسیاری به برقراری روابط مودت‌آمیز با ایران داشت، طی فرمانی به علیرضایشا رعایت حسن هم‌جوواری، مذاخله نکردن در امور داخلی ایران و محترم‌شمردن مالکیت ایران بر محمره را گوشزد نمود و اظهار داشت: «چون بند مذکور فی الحقیقت از ممالک دولت ایران است، اگرچه بی‌وجه و بلا سبب مورد تخطی و تجاوز قرار گرفته، این عمل منافي و مخالف شروط منعقده بین الدولتين است و فوراً محمره را به دولت مشارالیه تسلیم نماید و سند استرداد آن را به مامور، بسپارید، و از این پس سعی کنید، وضعی که مغایر و مخالف با عهدنامه و شرایط موجود بین الدولتين باشد، پیش نیاید».^۸ اندکی پس از صدور فرمان مذکور، سلطان محمودخان عثمانی در گذشت و با مرگ وی و شکست ساخت ارتش عثمانی از ابراهیم‌باشا، اوضاع داخلی عثمانی دستخوش بحران گردید. میرزا جعفرخان مشیرالدوله به ایران بازگشت و صدراعظم وقت، حاج میرزا آفاسی، را ز وفا قایع عثمانی مطلع ساخت. دولت ایران در تهیه تدارکات جنگی برای حمله به بغداد بود که باب عالی از طریق محمدخان، مصلحتگزار ایران، از تصمیم این کشور برای حمله به عثمانی اطلاع یافت. عثمانی‌ها که هنوز از مشکلات داخلی کشورشان فراغت نیافته بودند، برای ممانعت از وقوع جنگ، صارم اندی را به ایران فرستادند.^۹

با ورود صارم اندی به ایران، مذکرات رسمی برای حل اختلافهای دو کشور و بهویژه مسائل حق حاکمیت ایران بر بندر محمره آغاز گردید. سفیر عثمانی، در ملاقات خود با صدراعظم ایران، پرداخت سیصدهزارریال خسارت شهر محمره را متقابل گردید، اما چون ایران خسارات وارد بـ این بندر را بیشتر از ببلغ پیشنهادی عثمانی‌ها می‌دانست، از قول آن خودداری ورزید و میزان خسارت را پنج کرور زر سکوک تعبیین کرد. صارم اندی که با تبیینی خود در طی اتفاقش در ایران متوجه ضعف و بی‌ثباتی سیاسی ایران گشته بود، پذیرش این تقاضا را منوط به رای باب عالی دانست و به استانبول بازگشت.^{۱۰} از مکانیات بعدی حاج میرزا آفاسی با سفارت روسیه و همچنین باب عالی در مورد محمره و مسائل مرزی به خوبی معلوم می‌شود که پس از بازگشت صارم اندی به خاک عثمانی، عثمانی‌ها دفع ال وقت کرده و از پرداخت خسارت مورد بحث استنکاف ورزیده‌اند.

بغداد با دربار ایران و تحریک برخی از ایلات و عشایر مرزشین مانند اعراب بني‌کعب و بني‌منتفج، بار دیگر دو کشور را به تقابل با هم واداشت. این درگیری در نهایت با عقد قرارداد ارزروم اول به سال ۱۲۳۸ق. فروکش نمود.^{۱۱} با جلوس محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق.) بر تخت پادشاهی تغییری در روابط ایران و عثمانی حادث نشء، چراکه معاهده اول از زمان اروم که در دوره فتحعلی‌شاه قاجار بین دو دولت منعقد شده بود و توافق‌نامه‌هایی چون «توافق‌نامه قازلی گول»، هیچ‌کدام به طور بینایی اختلافات دیرینه دو کشور مسلمان را حل و فصل نکردن. مهم‌ترین موضوع اختلاف، در مورد حدود و تغور دو کشور بود و اینکه سرحدات بنا بر وضع موجود در زمان نادرشاه تعیین گشته بود. البته این مساله به هیچ‌وجه منطقی و عملی نبود، زیرا سرحدات ایران و عثمانی در زمان نادر نیز به طور کامل مشخص نبود و ملاک‌قراردادن آن وضع مبهم، آن هم پس از گذشت نزدیک به یک سده، موجبات اختلاف‌نظر دائم دو دولت را فراهم می‌ساخت. اختلافهای دوره قبل از محمدشاه قاجار کمایش به قوت خود باقی بود. عمدت‌ترین این اختلافها عبارت بودند از: رفت و آمد ایلات و عشایر سرحدی که تابعیت آنها به‌وضوح مشخص نبود و برحسب موقعیت، گاه خود را تابع ایران و زمانی مطیع دولت عثمانی قلمداد می‌کردند، و علاقه سیاسی خاصی که هر دو کشور نسبت به آنها داشتند؛ بدرفتاری عمال دولت عثمانی با ایرانیانی که برای حج و زیارت عتبات عالیات، به خاک آن کشور مسافرت می‌کردند و پیوند استوار و ناگسستنی ایرانیان شیعی‌مذهب نسبت به عتبات عالیات و وضعیت مبهم سیاسی کردستان، ادعاهای واهی عثمانی‌ها نسبت به برخی از نواحی غربی ایران از جمله قطور و خوی، مساله پناهندگی شاهزادگان فراری ایران و اقامت آنان در شهر بورسا و بالآخره رقابت تجاری بین محمره (خرمشهر) و بصره و مواردی از این قبیل.^{۱۲}

خوی سیزده‌جوبی ترکان عثمانی، تحرکات مجدد عمال آن دولت در مناطق سرحدی، مرگ عباس میرزا نایب‌السلطنه و قائم‌مقام فراهانی که تنها به فاصله دو سال از یک‌دیگر به وقوع پیوست و ایران را از وجود دو مرد کارکشته محروم نمود، دولت قاجار را به قدری مستاصل ساخت که مجدداً به امیر‌الکتاب دستور داده شد از طریق مذاکره با رئیس‌الکتاب عثمانی مانع فتنه‌انگیزی‌های آن دولت گردد، اما رفت و آمد سفراء، گفت‌وگوهای محترمانه و توافق‌نامه‌های صوری، مشکلات مرزی و سایر اختلافهای این دو دولت را حل نکرد. در رجب ۱۲۵۳ق. / اکتبر ۱۸۷۳م، در حالی که محمدشاه قاجار در هرات مشغول سیز بود، علیرضایشا به خرمشهر که رونق بندر بصره را به مخاطره اندخته بود، هجوم آورد. در این حمله که به مدت سه روز ادامه یافت، نیروهای شیخ جابر الصباح،

بودند، در ماه صفر ۱۲۵۹ق. صادر گردید.^{۱۷}

از همان جلسات اولیه کنفرانس معلوم بود که عثمانی‌ها به عنوان مدعی در آن حضور یافته‌اند، چراکه رفتار و سلوک نماینده عثمانی بسیار تند و زنده بود. آنها به طرق مختلف می‌خواستند کار کنفرانس را به بنست کشانند. در طی مدت کار کنفرانس، موارد زیادی از کارشنکی‌های ترکها پیش آمد که کار مذاکرات را مختل ساخت، از جمله هنگامی که موضوع حقوق ایران در شط‌العرب مطرح گردید. عثمانیان به هوچگری متولی شدند و رئیس ایل کعب را به ارزروم دعوت کردند تا به نفع ترکان عثمانی شهادت دهد.^{۱۸} عثمانی‌ها نه تنها به رسمیت‌شناختن حق حاکمیت ایران بر محمد طفه می‌رفتند، بلکه حتی تمام دهاب و عنمانی در جهت منافع خودشان بوده است. مرحوم محمود محمد درایان^{۱۹} باز می‌نویسد: «یکی از بلاهای سیاسی که ایران گرفتار آن گردید، همانا مساله تعیین حدود سرحدات ایران با دول معجاور بود، چه از زمانی که ایران به طرف سیاست اروپایی کشیده شد، جزو رومندی‌های در قلمرو ایران به مرور حادث گردید که سرحدات تاریخی و طبیعی آن مورد گفت‌وگو می‌شد و طرفین به جان می‌افتدند. هرگاه مقاصد یکی از همسایه‌های مقتدر ایران می‌باشد تأمین شود، این مساله به خصوص بهترین بهانه بود و به سهولت از این راه اسباب اختلاف فراهم می‌آمد. تاریخ یک‌صد سال گذشته از این قبیل اختلافات بسیار داشته و پیاست که برای ایران تا چه اندازه تولید زحمت و خسارت کرده است».^{۲۰} سیاستمداران انگلیسی از این مساله بیم داشتند که با تداوم برخوردهای مسلحه بین دو کشور مسلمان، هر دو ضعیف گردند. مسلماً این چنین رویدادی مطابق سیاست انگلیس در خاورمیانه بود، زیرا این دو کشور حالتی بودند که بین اراضی تحت سلطه روسیه و مستعمرات انگلستان در هند قرار داشتند. علاوه بر این انگلیسی‌ها مایل بودند راههای تجاري جدیدی از طریق خاک عثمانی و ایران در شرق بگشایند. آنها همچنین امیدوار بودند از طریق فعالیت ماموران انگلیسی در نواحی مرزی که حدود و تغور را تعیین کرده اطلاعات ارزشمندی از این مناطق کمترشناخته شده جمع‌آوری نمایند.

ایران موجود است، هرگونه حرکتی که برخلاف اساس عهدنامه همایونی باشد، منع گردد... و چون بیندر مذکور فی الحقیقت از ممالک دولت ایران است، اگر بی‌وجه و بلا سبب مورد تخطی و تجاوز قرار گرفته، این عمل منافي و مخالف شروط متعقده بین‌الدولتين است و فوراً محمراه را به دولت مشارالیه تسليم نماید و سند استرداد آن را به مأمور ما بسپارید، و از این پس سعی کنید، وضعی که مغایر و مخالف با عهدنامه و شرایط موجود بین‌الدولتين باشد، پیش نیاید».^{۲۱}

با سند عتیری که میرزا تقی خان ارائه نمود، و شیوه ماهرانهای که در مذاکره به کار برد، برهان دیگری در ابرام حق حاکمیت ایران بر محمد را لازم نبود. فضای حاکم بر کنفرانس هم این موضوع را تایید می‌کرد. با وجود این، دولت عثمانی به ترفندهای دیگری دست یازدید به‌این ترتیب که آنها بعضی از شوخ خوزستان، مانند شیخ ثامر، رئیس سابق ایل کعب را که از درگاه شاه قاجار رانده شده بود و اکنون در ظل حمایت حاکم

ایران دچار بیم و هراس شده بودند، سعی کردند از ظل‌السلطان که سودای سلطنت در سر داشت، حمایت کنند تا بدین ترتیب فکر دربار ایران را به جای پرداختن به جنگ با عثمانی به مساله ظل‌السلطان و ادعای وی مطلع سازند. ایران که برای حمله به خاک عثمانی بسیار مُصر بود، نیروهایی به مرز بین‌النهرین فرنستاد. همه‌چیز برای تقابل و رویارویی دو کشور آماده بود، ولی نمایندگان سیاسی روسیه و انگلستان مداخله کردند و با پیشنهاد تشکیل انجمن برای رفع اختلافات در ازنه‌الروم، خطر برخورد نظامی را خنثی نمودند.^{۲۲}

کاملاً اشکار است که میانجی‌گری دو دولت استعماری روسیه و انگلیس در مورد اختلافات ایران و عنمانی در جهت منافع خودشان بوده است. مرحوم محمود محمد درایان^{۲۳} باز می‌نویسد: «یکی از بلاهای سیاسی که ایران گرفتار آن گردید، همانا مساله تعیین حدود سرحدات ایران با دول معجاور بود، چه از زمانی که ایران به طرف سیاست اروپایی کشیده شد، جزو رومندی‌های در قلمرو ایران به مرور حادث گردید که سرحدات تاریخی و طبیعی آن مورد گفت‌وگو می‌شد و طرفین به جان می‌افتدند. هرگاه مقاصد یکی از همسایه‌های مقتدر ایران می‌باشد، تأمین شود، این مساله به خصوص بهترین بهانه بود و به سهولت از این راه اسباب اختلاف فراهم می‌آمد. تاریخ یک‌صد سال گذشته از این قبیل اختلافات بسیار داشته و پیاست که برای ایران تا چه اندازه تولید زحمت و خسارت کرده است».^{۲۴} سیاستمداران انگلیسی از این مساله بیم داشتند که با تداوم برخوردهای مسلحه بین دو کشور مسلمان، هر دو ضعیف گردند. مسلماً این چنین رویدادی مطابق سیاست انگلیس در خاورمیانه بود، زیرا این دو کشور حالتی بودند که بین اراضی تحت سلطه روسیه و مستعمرات انگلستان در هند قرار داشتند. علاوه بر این انگلیسی‌ها مایل بودند راههای تجاري جدیدی از طریق خاک عثمانی و ایران در شرق بگشایند. آنها همچنین امیدوار بودند از طریق فعالیت ماموران انگلیسی در نواحی مرزی که حدود و تغور را تعیین کرده اطلاعات ارزشمندی از این مناطق کمترشناخته شده جمع‌آوری نمایند.

دریگری ایران و عنمانی نه به نفع بریتانیا در خلیج فارس و هند و نه به سود قلمرو جدید روسیه، یعنی فقavar، بود. به سبب همین تلاقی منافع، هر دو دولت بزرگ در صدد میانجیگری برآمدند.^{۲۵}

به‌هرحال در پرتو تلاشهای دو دولت بادشده کنفرانس ارزروم کار خود را در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ق. آغاز کرد. این کنفرانس که در مجموع چهارسال و دو ماه و یک روزه به درازا کشید، نخستین مجمع بین‌المللی بود که در آن با شرکت میانجی‌گریانه ماموران انگلیس و روسیه در مورد اختلافهای دیرینه ایران و عثمانی گفت‌وگو شد. اختیارنامه میرزا تقی خان و انور افندی که به ترتیب نمایندگان ایران و عثمانی

فتنه‌انگیزی ایلات مرزنشین و جانبداری عثمانی‌ها از تحركات و خواسته‌های آنان یکی از عوامل مهم وقوع تنش بین دو دولت ایران و عثمانی بود، در نتیجه با آغاز شرارت‌های ایلات سرحدی، بار دیگر دولتمردان قاجار در صدد برآمدند با تأسی به فعالیت‌های دیپلماتیک، باب عالی را از ادامه پشتیبانی از اقدامات ایلات یاغی منصرف کنند. به همین منظور حاج‌میرزا آفاسی خان‌مرادخان را که در این زمان در استانبول بود، مأموریت داد که از طریق مذاکره با مقامات عثمانی در رفع کدورت‌های پیش‌آمده بکوشد.^{۲۶}

هیچ‌کدام از دو دولت ایران و عثمانی از آمد و رفت سفیران و نمایندگان خود به کشورهای یکدیگر نتیجه‌های نگرفتند و روابط دو کشور همسایه که گویا مقصر بود هیچ‌وقت حالت دوستانه به خود نگیرد، همچنان خصم‌انه ماند تا اینکه محمود پاشای بایان، والی سلیمانیه، در سال ۱۲۵۷ق. از طرف دولت عثمانی معزول گردید و به دربار ایران پناهنده شد. محمدشاه قاجار که هرگز نمی‌خواست نفوذ خود را بر سلیمانیه از دست دهد، نامه‌ای برای سلطان عبدال‌المجيد، جانشین سلطان محمود، توقيع ایران این بود که محمود پاشا عثمانی فرستاد. توقيع ایران این معمول به هم‌جدا در حکومت سلیمانیه ابقا گردد. سلطان عثمانی برای جلوب رضایت دربار ایران احمد‌پاشا، راهنمای محمود پاشا را از حکومت سلیمانیه برکنار کرد، اما محمد‌پاشا را از طرف سلطان عبدال‌المجيد، دریار ایران طی حکمی به والی سلطان عبدال‌المجيد، دریار ایران را بار دیگر بر آنجا برقرار نماید. عثمانی‌ها پس از وقوف بر این أمر، عبدال‌الله‌پاشا را به حکومت سلیمانیه منصوب کردند. دولت ایران برای تحقیم سلطه خود بر این ایالت به اقدام نظامی متولی شد، اما این اقدام موقفيتی در بی‌نداشت.^{۲۷}

پس از ناکامی دولت ایران در منصب نمودن محمود‌پاشا به حکومت سلیمانیه، حاده دیگری در روابط دو کشور رخ داد که بحرانهای موجود را تشید نمود. با آغاز سال ۱۲۶۰ق. — که ده‌مین سال زمامداری محمدشاه، فرزند عباس‌میرزا، بود — نجیب‌پاشا که از طرف عثمانی‌ها به وزارت بغداد منصوب شده بود، بدليل کینهای که نسبت به شیعیان کربلا داشت، به قصد تسخیر آن شهر حرکت نمود و بسیاری از مردم آن دیار را که اهل حرفة و صنعت بودند، قتل عام نمود. سربازان عثمانی ضمن مقتول‌ساختن نهزار نفر از شیعیان کربلا، اموال و خزانه بقیه سیدالشهدا و حضرت عباس را نیز به یقما بردن و الواحی را که در روضه منوره نصب بود، خرد کردند و درهم شکستند.^{۲۸}

شاه قاجار به تلافی واقعه محمد را فاجعه کربلا تصمیم گرفت با حکومت عثمانی جنگ کند. عثمانی‌ها که بهشت از درگیر شدن با سپاه

را به تهران احضار کند. بالطبع قاطعیت و کیاست میرزا تقی خان در دفاع از موضع بر حق کشورش برای سردمداران بریتانیا نمی‌توانست خوشایند باشد، به همین دلیل دولت ایران به توصیه نماینده انگلیس مبنی بر بازگرداندن وزیرنظام، گوش نداد و محمدشاه به هیچ قیمتی حاضر نشد میرزا تقی خان را از ارزنه‌الروم فراخواند. میرزا تقی خان در ارزروم ماندگار شد، اما استمرار حضورش را در کفرناشی به تبیه و تادیب عمال عثمانی در حمله به همراهان وی و جیران آن قسمت از زیانهای مالی منوط ساخت که از آن طریق به هیات نمایندگی ایران تحمیل شده بود. پایداری نماینده ایران سرانجام باعث شد دولت عثمانی رسماً از ایران پوزش بطلب. دیپلماسی میرزا تقی خان بسیار استادانه بود، چراکه در پرونو این سیاست زیرکانه، دولت عثمانی سیصدتن از آشوبگران را زندانی و عداهی از آنها را به استنبول فرستاد و پرداخت همه زیان مالی را تعهد نمود و نمایندگان روس و انگلیس نیز آن را تضمین کردند. چندی بعد یوسفیک، آجودان مخصوص سلطان عبدالمحیج، حامل پاتزدهزار تومن از ارزروم آمد و مبلغ خسارتم را پرداخت. بدین ترتیب مقدمه تجدید گفت و گوی کفرناش راجع به تنظیم عهدنامه که از رجب ۱۲۶۳ق. به حال تعیق درآمده بود، از نو فراهم آمد که ماحصل آن تدوین قراردادی در یک مقدمه و نه ماده بود. به رغم تدوین قرارداد ارزروم دوم در سال ۱۲۶۳ق. کار مربوط به مبالغه تصدیق نامه عهدنامه حدود یک سال به طول انجامید. علت این تأخیر اشکال تراشی عثمانی‌ها بود که پاره‌ای از مواد قرارداد را گنگ و مبهم دانسته و لذا توضیحاتی در این پاره از نمایندگان میانجی، یعنی انگلستان و روسیه، خواسته بودند، ولی درواقع آنچه سبب تجدیدنظر عثمانی‌ها در مورد مواد قرارداد شده بود، وقوع تحولات تازه در صحنه بین‌المللی بود. در این هنگام پالمرستون جانشین سر لرد ابردین در انگلستان شده بود. نامبرده سیاست فعل و پرتحرکی را در جهت حمایت از موضع عثمانی‌ها اتخاذ نموده و در دوران وزارت او روابط انگلیس و عثمانی بسیار حسنی بود. با استفاده از این فرصت بود که ترکها برای به دست آوردن امتیازات تازه‌ای درخصوص عهدنامه ارزروم دست به کار شدند. به دنبال مذاکرات طولانی با سفرای بریتانیا و روسیه در استانبول، عثمانی‌ها نامه مشترکی از ایشان دریافت کردند که حاوی اطمینان ایشان درباره چهار سوال طرح شده از سوی دولت عثمانی بود که به «ایضاخات چهارگانه» مشهور است. ترکان عثمانی امضای عهدنامه را به قبول همین ایضاخات و تقاضاهای نامعقول خود منوط داشتند.^{۳۷} به موجب ایضاخات چهارگانه، حق طبیعی ایران در اشتراک شط العرب سلب می‌شد و حقوق اش در محمره به حداقل کاهش می‌یافتد و برخلاف نص صریح عهدنامه ارزروم کلیه شط العرب به استثنای چند جزیره و حق حاکمیت آن به دولت عثمانی واکنار

آنچا به وجود آورد تا ایران امتیازهای سیاسی گذشته خود را به کلی از دست تهدید.

این تصمیم دولت ایران عملی نبود، چراکه علاوه بر مخالفت شدید عثمانی‌ها با آن، انگلیس و روسیه نیز با نقشه ایران مبنی بر ایجاد حکومت اشتراکی در سلیمانیه مخالف بودند.

به رحال ایران به ناچار با حاکمیت عثمانی بر شهر و ولایت سلیمانیه موافق شد، درحالی که قبلاً تنها حاضر بود حقوق عثمانی را بر قصبه سلیمانیه به رسمیت شناسد.

کار مربوط به کفرناش ارزروم به رغم دوره‌های فترتی که داشت، ادامه یافت و بروایه سازش‌های کلی جلسات هیچ‌گاهه، سرانجام در جمادی‌الاول ۱۲۶۲ق. دو طرح جداگانه عهدنامه تنظیم گردید: یکی طرح فارسی ساخته هیات نمایندگی ایران و دیگری طرح ترکی پرداخته هیات عثمانی. در حقیقت این آخرین

بغداد زندگی می‌کرد، به ارزروم آوردن تا در حضور نمایندگان روس و انگلیس به سرسپردگی خود به امپراتوری عثمانی گواهی دهنده.^{۳۸}

به رغم کارشکنی‌ها و توطئه‌های دولتمردان عثمانی، ایران هرگز حاضر نبود از حقوق خود در خصوص محمره دست بردارد. جهت عمومی سیاست ایران را نمایندگان روس و انگلیس به خوبی می‌دانستند و کنفرانس حاکمیت ایران را بر محمره و کانال حفار و جزیره‌الحضر (آبادان فعلی) ابران داشت، حقوق آن را بر قسمی از ساحل چپ شط العرب شناخت و آزادی کشتنیاری در شط العرب را تایید نمود و این مهم‌ترین کامبیزی وزیرنظام در ارزنه‌الروم بود.^{۳۹}

بعد از قضیه محمره و شط العرب، مهم‌ترین ماد دستور کنفرانس مساله ذهب و سلیمانیه بود. وضع سیاسی ذهب و مرز دو دولت را عهدنامه ذهب و قصر شیرین که در سال ۱۰۴۹ق. میان شاه صفی و سلطان مراد چهارم منعقد شده، به کلی مشخص ساخته بود و قرارداد کرдан به سال ۱۱۵۹ق. میان نادرشاه و سلطان محمود اول و همچنین پیمان اول ارزنه‌الروم معقده به سال ۱۲۳۸ق. روی هم رفته آن را تایید کرده بودند. منطقه ذهب میان دو کشور تقسیم شده و سلیمانیه در تصرف دولت عثمانی بود. اساس این تقسیم‌بندی را دو دولت پذیرفته بودند، اما عرف جاری و قرار و مدار رسمی میان ایران و عثمانی، حالت خاصی به شهر زور و سلیمانیه بخشیده بود و ایران پاره‌ای امتیازات در آنجا داشت. مثلاً در سال ۱۲۲۱ق. دولت ایران حاکم معزول شهر زور را به حکومت آنجا بازگرداند و ریاست ایل بایان را به او واگذار نمود. این سخن قائم مقام فراهانی که «ایلات بایان از اقبال تابان روش تن است که نوکر قدیم این دولت بودند»^{۴۰} ناظر به همین معنی است. اینکه در دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار، در سال ۱۲۶۱ق. ایران و عثمانی توافق کرده بودند والی شهر زور به صوابدید دولت ایران تعین گردد، و نیز در سال ۱۲۵۷ق. محمدشاه قاجار تغییر والی سلیمانیه را به طور رسمی از عثمانی‌ها درخواست نموده همگی بنا بر امتیاز حقی بود که برای ایران شناخته شده بود. اما از لحاظ حقوقی باید دانست که آن امتیازها در قالب حاکمیت عثمانی بر شهر زور و سلیمانیه وجود داشت و گرته ایران نمی‌توانست مدعی حق حاکمیت بر شهر سلیمانیه باشد.

همان همیتی که قضیه محمره برای ایران داشت، عثمانی برای مساله سلیمانیه و تعیین مرز ذهب فائل بود. در حقیقت پیوستگی خاصی میان این دو موضوع وجود داشت، چنان‌که فرجم کار این شد که ایران از امتیازهای خود بر سلیمانیه صرف‌نظر کرد و حقوق حاکمیت آن بر بندر محمره در متن عهدنامه ابرام گردید. دولت قاجار حاضر بود حاکمیت عثمانی‌ها را بر سلیمانیه به رسمیت بشناسد، اما نخست می‌خواست که یک نوع حکومت مشترکی از ایران و عثمانی در



می گردید.^{۵۰} پس از مبارله عهدهنامه که در پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۶۴ق. در خانه علی باشا، وزیر امور خارجه عثمانی، و با حضور سفیران روس و انگلستان صورت گرفت، محمد شاه قاجار رسما اعلام کرد که سند مذکور را بی اعتبار می داند و هرگز حاضر نیست توضیحات اربیعه را به عنوان جزئی از عهدهنامه پذیرد. موضع ایران کاملا برحق بود، چراکه با توجه به اصول و مقررات حقوق بین الملل، یادداشت توضیحی، به دلایل زیر، نمی توانست دارای اعتبار باشد:

۱- در حقوق بین‌الملل عقد قرارداد از حقوق حاکمیت محاسب می‌شود و اختیار آن را رئیس کشور است، اما امروزه روسای کشورها به ندرت خود در مذاکرات مربوط به اتفاقاد قراردادها شرکت می‌کنند به همین جهت این اختیار را به موجب سند نوشتۀ‌ای که به آن اختیارنامه اطلاق می‌گردد، به نماینده خود توضیص می‌کنند. در اختیارنامه حدود صلاحیت نماینده را مشخص می‌نمایند و وی تنها در چارچوب صلاحیت و اختیاراتی که به او داده شده است، می‌تواند عمل کند و در غیر این صورت هر اقدامی انجام دهد، اظهار کند یا بنویسد، بی‌اعتبار است. میرزا محمدعلی خان طبق اختیارنامه‌ای که محمدشاه به وی داده بود، تنها اختیار داشت که عهده‌نامه ارزروم را مبارله کند. به عبارت دیگر، وی هیچ‌گونه اختیار برای مذاکره سیاسی یا امضای توضیحات اربعه نداشت. بنابراین، وی با امضای توضیحات اربعه از اختیارات و صلاحیت خویش، تجاوز کرده است.

١٣٦

- ۱- ادعاهای واهی و بی اساس دولتمردان عثمانی
بینی بر داشتن حق حاکمیت بر مناطقی از ایران چون سرخ ذیل اشاره نمود:
- ۲- هطور کلی روابط سیاسی ایران و عثمانی در دوره سلطنت محمد شاه قاجار، مانند ادوار پیشین، عدم تخصیمه بود و در استمرار و تشید این روابط عوامل انسانی زیادی موثر بودند که به اهم آنها می توان به

۲- براساس مقررات حقوق بین‌الملل، تصویب عهدنامه تجزیه‌پذیر نیست، یعنی یا باید عهدنامه را تصویب کرد یا آن را رد نمود. به عبارت دیگر نمی‌توان تصویب عهدنامه را مشروط کرد یا قسمتی از عهدنامه را قبول کرد و قسمت دیگر را رد نمود. همین جهت دولت عثمانی تنها حق داشت که عهدنامه را تصویب یا آن را رد کند. بنابراین، اقدام دولت عثمانی در مشروط کردن تصویب عهدنامه به امضای توضیحات اربعه از نظر حقوقی فاقد اعتبار بود.

۳- اختیارات و صلاحيت‌های سفیران روس و انگلیس، در کتف ائمه ایزد و محدود به «مانعه‌گری»،

و «مساعی جمیله» بود. به همین جهت آنها حق قضایت، داوری و رای نداشتند. آنها به عنوان «مانجی» تنهای اختیار داشتند که بین ایران و عثمانی سازش برقرار کنند و مساعی جمیله خود را برای حل اختلاف میان آنها به کار گیرند. سفیران دو کشور مذکور قاضی یا داور دادگاه بین الملل نبودند که سندی را تفسیر کنند و مفاهیم کلمات آن را توضیح دهند.

نوشتاهای

- ۱- دانشجویی دکترای رشته تاریخ دانشگاه تبریز.
- ۲- عالم‌آرای صفوی، به کوشش بی‌الله شکری، ص ۶۳
- ۳- فاروق سومر، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه ولت صفوی، ص ۴۱ به بعد.
- ۴- محمد کاظم مروی، تاریخ عالم‌آرای نادری، ج ۳.